

به نام دادگستر عمیم



سمیع رفیع

E.mail: same\_rafi@yahoo.de

ابوالمعانی بیدل

عارف وارسته و اندیشمند

پاسخی به عبید صافی

گفت و گو آیین درویشی نبود  
ورنه با تو ماجراها داشتیم  
نکته هارفت و حکایت کس نکرد  
جانب حرمت فرو نگذاشتیم

به نام خداوند جان و خرد

## نگرش صمیمانه بر اظهارات عبید صافی، پیرامون بیدل گرایی در افغانستان

### تذکار لازم

از روی حقیقت لازم می بینم که به عنوان ارادت مند شخصیت والا گهر بیدل، این ستارهء تابناک دنیای اندیشه و تفکر، با جرئت و صراحت تذکار دهم که شناخت شخصیت حقیقی بیدل حرف سادهء نیست که زود به آن حاشیه روی شود و با نگارش جملات بی ماهیت و میان تهی و با صدور فیصله های کاذب بر زندگینامهء این فرهنگ سالار و قلهء شامخ تصوف و عرفان بنگاریم.

باید بگویم که همه پیش کسوتان فهیم و نیکو اندیش ملیت های مختلف و کشور های معظم جهان به این امر باورمند اند که بیدل با کسب علوم مختلفه به دنیای زهد، تصوف، عرفان، فلسفه و نگرش اندیشهء پرمقدار معنوی رفته و علم و اندیشهء والای خود را در خدمت تصوف و عرفان گذاشته است. امروز همه به آن معترف اند و با افتخار هر چه تمام تر نوا سر می دهند که بیدل قافله سالار مرد اندیشمند عرفان و تصوف است.

پس نیاز به این امر داریم که بدانیم، فراگیری علوم می تواند انسان را به معراج کشد، نه بدون کسب و دستیابی و تعمق علمی.

ما، اگر به صفوف گوناگون علم، خودمان را تجهیز نکنیم، نمی توانیم با فیصله های واهی گرانه در رابطه با قضایای عادی صدور حکم کنیم چه رسد به شناسایی شخصیت پربهای جهان معرفت چون بیدل بلند آشیان.

بیدل، دانستن و دریافت تسامح گرا از دین را به نمایش نمی گذارد، چون او وقت خود را برای بخاطر سپردن و پیروی و متابعت در فقه اسلامی سپری نکرده است، اما او شریعت را مانند دیگر عرفا، بسان مشعلی می داند که راهگشاست و بدون آن مشعل نمی توان در طریق معنوی قدم گذاشت. از دید بیدل، راهرو راه معرفت چون خود را به چراغ شریعت فروزان یافت، آنگاه پا فراتر نهاده در جستجوی بیشتر گردد که دانش این « بیشتر » با تصوف و عرفان به درستی درک می شود. سالک راه معرفت، در پایان سیر و سلوک خویش به حقیقت واصل می شود.

طریقت صوفی، نسخهء تجویز شده و درست و پرهیز از برخی خوردنی هاست و بیدل، سلامتی حقیقی را در گرو خالص شدن از امیال دنیوی می داند. معارف بیدل، باب ذوق خوانندگان سطحی نگر و تفنن طلب نیست، و نباید از روی تفنن در مورد این قلهء بلند ادبیات و عرفان کتاب نوشت. دل بستگی بیدل به پندار ها و تصورات عرفانی از یک موجودیت فراواقعی سرچشمه می گیرد. او حالات درونی را توصیف می کند، رنگ ها و ماده ها و سیالاتی را که در درون و بیرون وجودش در جریان است، رویت می کند و گاه با خود هم چون دوست سخن می گوید.

عرفان اسلامی، بلندترین دانش و بینش انسانی و محکم ترین پایهء فکری است که بدان مقام رسیدن مستلزم جد و جهد بی حد و عنایت پرورگار می باشد.

تصوف و عرفان اسلامی، دو رکن مهم را می خواهد، یکی آماده گی و توانایی که در طبیعت انسان نهفته است و انسان خود را با ذوق فطری و جوهر پارسایی و معنویت مزین و مهذب می سازد، دیگر تحصیل دانش ها و علوم است که برای کسب آن، تقوا و ذیور معنوی و روحانیت در کار است. پس دریافت چنین مقام و منزلت نصیب هر کس نمی شود، اما ابوالمعانی بیدل ما، به این درجه و مقام نایل شده است. واضح ترین برهان در این زمینه، همانا اندیشه و آرای عارفانه و صوفیانه آشکار وی است که می توان از طریق آثار پُربهای وی به آن ملتفت شد.

در مورد بیدل باید گفت: هیچ تردیدی نیست که وی دانشمند ترین و آگاه ترین و عارف ترین مردم روزگار خود بوده و از بسیاری دانش ها، مسایلی بر او کشف و حل شده بود که دیگران همه از آن عاجز بودند و استطاعت و استعداد درک و فهم آن را نداشتند.

ما اگر سیر و سلوک حکمت و فلسفه را نیک بنگریم، مانند استاد سعید نفیسی به این نتیجه می رسیم که: حکمت بود، برهما، ریک ودا و کونفوسیوس، مرحلهء کودکی آن، فلسفهء سقراط، افلاطون و ارسطو، مرحلهء جوانی آن، و افکار محمد بن زکریای رازی، فارابی، ابن رشد، ابن سینا، شیخ اشراق و ملاصدرا، مرحلهء کهنوت آن. تعلیمات بایزید بسطامی، ابوسعید ابوالخیر، ابوالحسن خرقانی، نجم الدین کبری، فریدالدین عطار، سنایی، مولانا جلال الدین بلخی، فخرالدین عراقی و حافظ و بیدل و نظایر ایشان و یا به عبارت دیگر، تصوف و عرفان اسلامی که بنیاد و پیشینهء بسیار قدیم دارد، مرحلهء پیری، پختگی، آزمودگی و سنجیدگی آن است.

این سیر و سلوک در هر ملتی مختلف است، گاهی دیده می شود که در آوان طفلیست، گاهی در جوانی و زمانی در پختگی.

این کتاب که حاصل تفکر و غواصی در بحر بیکران معرفت مثنوی ها و چهار عنصر بیدل والاگهر است، در یک زمان محدود فراهم شده و به صاحبان اندیشه که مشتاق سرسخت اندیشهء این مرد بلند سالار استند، در نهایت اخلاص و محبت پیش کش می شود.

این همه لطف و محبت را هنگام نوشتن، عنایتی از جانب پرورگار بی همتا و از پرتو روحانیت و کرامات بیدل می بینم و از گفتن این سخن از هیچ گونه تشنیع و سخره و دیرباوری و کم باوری و بی باوری نیندیشم.

هر دمش با من دل سوخته لطف دگر است

این گدا بین که چه شایستهء انعام افتاد

س. رفیع

## هوالمحبوب

گمانی برده‌ای گویا به نقد اعتبار خود  
که بر هر جنس می پیچی و می گردی خریدارش  
به حق تسلیم شو تا وارهی از این و آن بیدل  
به دریا قطره چون گم گشت دریا داند و کارش

علم و منطق در فرهنگ امروزی‌ها به مثابه، ایمان و معبود منزلتی را احراز نموده که همه از این افزار، کسب نیرو و طلب قدرت می کنند. هرچه در این دایره ننگند، امروز منفور و مغضوب است. گذشت آن زمانی که اخلاق پشتوانه، الهی و عقیدتی داشت.

نوشتن با هر معیاری که مناسب افتد، باید بازتاب واقعیت‌ها (چه خوب و چه بد) و ارزش‌های با ماهیت باشد. آن چه که طبیعت و فضیلت پدیده‌ها را بی کم و کاست بیان می کند، علم، دانش و اخلاق است. هرگاه از این افزار، معجون خوشگوار درست شود، دل‌های اهل ذوق و خرد را بهتر تسخیر کند، اما اگر در تجلی و ظهور اندیشه‌های ما افزاری از قبیل، علم، معرفت، اخلاق و منطق کاربرد نداشته باشد، نام آن فراهم شده را چه می توان گذاشت؟ ابوالمعانی بیدل گوید:

« حیف معنی که از طبع اقبال اثر، منشور قبول نگیرد، و افسوس عبارتی که از زبان حق ترجمان، میمنت اشتهار نپذیرد. »

لیک چشم تمیز باز نشد  
یک تبسم نگه طراز نشد  
جهل ساغر ز دانش ما زد  
کوری از چشم ما دو بالا زد  
جلوه در پیش و ما قفا دیدیم  
کس مبیناد آن چه ما دیدیم  
بر چنین فطرتی ست نازش ما  
خنده دارد جنون به دانش ما  
بی تأمل نمی شود تحقیق  
زان که فهم حقیقت است دقیق



محترم عبید صافی :

دو سال قبل، زمانی که با هم صحبت داشتیم، به شما مکرراً از نوشتن پیرامون مثنوی های بیدل و چهارعنصر وی مژده داده اضافه نمودم که از دیر زمانی این نبشته ها و پژوهش ها آماده چاپ اند. هم چنان این نکته را نیز افزودم که در این زمینه بیشترین اوقاتم را صرف نموده ام. به پاسخ این حرف هایم شما اضافه نمودید "استاد رفیع! از شما نوشتن و چاپ آن با من" اما به قول تان وفا نکردید. نمی دانم چرا هنگام نوشتن این مقال ایرادانگیز، همان صحبت ها در ذهن تان ظهور نکرد؟

این ادعای تان که کسی بالاتر از غزلیات بیدل کاری نکرده است، با وصف این که از کارکرد های من در این راستا باخبرید، برعلاوه این که وارد نیست، تعجب آور نیز است. اگر به قول و وعده تان ثابت قدم می بودید، امروز کتب متعددی در عرصه مثنوی ها و چهار عنصر بیدل به دسترس علاقمندان وی قرار می گرفت و اگر از مشوره های سودمند این ارادت مند بیدل و بیدل دوستان دیگر در مورد چاپ کتب نیز استفاده می شد، روح پرفتوح بیدل تا اندازه از آزار در امان می بود.

از شما می خوانیم:

" « در بسا از ابیات بیدل در پهلوی کعبه، دیر و بتخانه را می بینیم. حریفی که در دیوان مولانا ترساست در این جا برهنست»»

زفرق و امتیاز کعبه و بتخانه ام پرسی اسیر عشق بودم هر چه پیش آمد پرستیدم

با وجود حریفان مانند ترسا، برهن و بتخانه؟؟، این بیت را باید این گونه نوشت :

ز فرقی و امتیاز کعبه و دیرم، چه می پرسی؟ اسیر عشق بودم، هر چه پیش آمد پرستیدم

و باز از شما می خوانیم:

" « نگارنده این سطور که ادعای بیدلشناسی ندارد؛ ولی یک بیدل خوان خوب هست، برای آشنایی بیشتر و درست مردم با آثار بیدل؛ ده سال قبل منتخبی از غزلیات او را در پاریس بر گردان آن را به سیریلیک در تاجکستان چاپ کردم و گلچینی از مثنوی های محیط اعظم، طلسم حیرت، طور معرفت را در یک جلد در کابل. دو کتاب مخمس ها و غزلیات بیدل در بحر طویل و رباعیات و ابیات بیدلانه را نیز اخیراً در کابل و پاریس به نشر سپرده ام؛ فعلاً به تقسیم بندی غزلیات بیدل که کار ژرف تریست مشغول هستم که در سه جلد چاپ خواهد شد»».

دوست من،

در آخرین سفری که سه ماه قبل به کابل داشتم، با رادمرد روزگار دیده و مرد صاحب حال، (استاد حیدری وجودی) در یک نشست کاملاً دوستانه با بررسی دقیق دریافتیم که شما به چاپ و معرفی آثار بیدل بلند پایه دست زده اید. با تأسف عمیق، این کتب همه آکنده از اغلاط املائی و انشایی و تحریف شده است، در پخش آثار این ستاره، تابناک فرهنگ و ادبیات چنان به خطا رفته اید که اگر به صراحت بگوییم، جفایی بزرگی ست در حق بیدل بلند مقدار. استاد حیدری وجودی در این مورد گفتند: " « این طرز و شیوه در نگارش آثار منشور و منظوم بیدل، جفایی ست نابخشودنی، که عده، ناآگاهانه و بدون تعمق بدین گناه بزرگ متوسل شده، در آینده نخواهند توانست از زیر بار مسئولیت اندیشه های والای بیدل بیرون شوند. "»

نگارش شما زیر مقاله، بیدل گرایی، که در آن بطور کنایه نامبرده اید، نهایت دردانگیز است.

این گفته، بیدل همین لحظه در ذهنم به جولان آمد:

" « اگر بویی از بهار معنی می بردند، عبارات این همه رنگ نمی ریخت، و اگر به اصل کار راهی می شگافتند، شاخ و برگ اینقدر غبار نمی انگیخت. ساحل گزینان، پیوسته موج و کف می شمارند و فرورفتگان از محیط هم خبر ندارند. نامحرمی گریبان به صد دامن دست التجا می برد و ناآشنایی خویش هزار بیگانه در خیال می پروراند "».

بیشتر از یک سال قبل نیز به شما مژده دادم که غزلیات بیدل نیز از طرف " انجمن گسترش اندیشه و عرفان مولانا و بیدل "، با معیار درست نویسی در سه بخش، غزلیات عارفانه، عاشقانه و پندآمیز با شرح لازم بر غزلیات و ابیات تأمل برانگیز، آماده چاپ است، اما شما در این مقال نگاشته اید: " « فعلاً به تقسیم بندی غزلیات بیدل که کار ژرف تریست مشغول هستم که در سه جلد چاپ خواهد شد "».

شما محترم نگاشته اید که:

" « - اشعار ابوالمعانی زیادتر در هوای حکمت، اخلاق و فلسفه خاص خودش شکل گرفته که بر مبنای آن انسان ها را با معیار های اخلاقی متمایز می سازد، نه بر بنیاد روابط عقیدتی؛ در چنین حال، تصوف و عرفان در مرتبه بعدی قرار می گیرد؛ اما عزیزان بیدل گرا و بیدل نمای ما چون شرح بخش تصوفی ساده تر است آن را برجسته می سازند با جرأتی تمام هر سروده او را توجیه عرفانی نموده به حلیه تصوفش می پوشانند، اگر آگاهانه است جفا در حق شاعر و اگر ندانسته میگویند سوال های دیگری ایجاد می شود؛ حال آنکه حضرت ابوالمعانی بیدل نخست حکیم و فیلسوفست و بعد عارف هستند "».

چه دامست دنیا چه نامست عقبی تو معماری این خانه های گمان را

دوست عزیز،

با تأسف که شما با این گونه ملاحظات، به گمان اغلب در شناخت اندیشه و آرای بیدل به خطا رفته اید و از اظهارات تان در این مورد چنین استنباط می شود که مثنوی های بیدل را نیز مانند دیگر آثار وی یا نخوانده اید، یا این که برای تان قابل هضم نبوده است. هم چنان پافشاری شما در این که مثنوی های بیدل نسبت به غزلیات وی دشوارتر است، این شک را بیشتر قوت می بخشد. در این که بیدل، عارف وارسته و اندیشمند اسلام است، از این قلم بخوانید.



### بیدل، عارف وارسته و اندیشمند

بیدل، عارف وارسته و اندیشمند اسلام است، این ستاره فروزان عرفان، صاحب تصوف، اندیشه و فلسفه گرایی بوده و در خدمت عرفان همه موازین بالا را قرار داده است و آن را جزء ملاحظات علمی خود می داند چه بدون اندوختن دنیای علم و معرفت، نمی شود صفت فیلسوفانه را به تصویر کشید. بدین معنی که بیدل، فلسفه، حکمت و سایر علوم را در خدمت تصوف و عرفان قرار داده و از این پدیده ها به روش و اسلوب و سبک خود استفاده کرده است. او خود گوید:

بحر رازم پیچ و تاب فکر، گرداب من است  
شوخی طبع رسا امواج بیتاب من است  
جامی از خمخانه عرفان به دست آورده ام  
صاف گردیدن ز هستی باده ناب من است

بیتی را که شما مثال آورده اید:

چه دام است دنیا چه نام است عقبا  
تو معماری این خانه های گمان را

بیدل می گوید: دنیا و عقبی را ما باید در وجود خود دریابیم، یعنی در وجود ما با اعمال ما اعمار می شود. ما، با کردار خود معمار بهشت و دوزخیم. او می گوید:  
دوزخ کجاست بیدل جز انفعال غفلت  
آتش حریف ما نیست زین آب اگر برآیم  
دوزخ محاسبه غفلت خود ماست.

از دید بیدل، هرگاه انسان شرمنده، افعال خود و اسیر غفلت باشد، این به مثابه دوزخ است. شرمساری و انفعالی که از اثر غفلت به وجود می آید، نزد اشخاص صاحب معرفت مثل بیدل، دوزخ است، در حالی که برای بسیاری از انسان ها شاید عملی باشد که هر روز تکرار شود.



بیدل می گوید: اگر ما از این آب برآییم، یعنی در اثر انفعال غفلت، عرق شرم از سر و روی ما جاری نشود، هرگز با آتش دوزخ روبرو نخواهیم شد، چون نزد بیدل، عرقی که از اثر خجلت و شرمساری جاری شود، بدتر و صعب‌تر از آتش دوزخ است.

بیدل، از دید عرفان به بی‌ثباتی دهر اشاره‌ها دارد و زمانی نیز قول یک فلسفی را برای سست بودن بنای دهر پیش کش می‌کند:

مباش غره به ابنای این بنا که نریزد

جهان طلسم غبار است از کجا که نریزد

تو غره بدان مباش که جهان را پایانی نیست، وقتی که پیدایش آن از غبار باشد، از کجا که دوباره از هم نپاشد. یعنی همان طور که به وجود آمده، همان طور نیست هم می‌شود. در این جا بیدل به فلسفه (لاپلاس) اشاره کرده باشد. لاپلاس در مورد پیدایش کاینات چنین گفته است: "تمام منظومه‌های شمسی، سیارات در ابتدا به شکل غبار بودند و بعد در اثر چرخش، منظومه‌های متعدد شمسی بوجود آمدند".

این عارف وارسته، به عجز و ناتوانی فلسفیان، این‌گونه اشاره می‌کند:

هر چند به دانش از جهان افزونی

یا در پیری معلم گردونی

هرگاه به پیش کس بری حاجت خویش

طفلی می‌زیبدد نه افلاطونی

بیدل، معتقد است که با هوشیاری و علوم و فلسفه به حقیقت اسرار الهی دست یافتن کاری ست بسا دشوار و نسبی و احتمال گمراه شدن نزدیک. طفلی‌حالتی است که انسان از علوم، فلسفه و هوشیاری چندان واقف نیست و این حالت را بیدل نسبت به حالتی که انسان با دریافت بسیاری از علم، دانش، فلسفه و هوشیاری از حقیقت انحراف می‌کند و گمراه می‌شود، ترجیح می‌دهد. و یا در مورد علوم و فنونی که انسان را به آن معرفت اصلی کمک نمی‌کند، می‌فرماید:

این علم و فنون باب سراغ دگر است

آیینه‌نمای گل باغ دگر است

حق را به دلایل نتوان فهمیدن

در خانه، خورشید چراغ دگر است

این علوم و فنون، که با عقل‌کاردان سروکار دارد، به قول بیدل به درد انسان عارف نمی‌خورد و آیینه‌نمای گل باغ دگر است.



در این کتاب قطور، به مدد فراخوانی اندیشه ها، در گلستان معرفت مثنوی ها و چهار عنصر بیدل بلند آشیان، تفرج نموده، شامه، خود را با شمیم ریاحین کلام آبدارش نوازش می دهیم. کلام ملکوتی بیدل، مشام جان هر بیدار دل را معطر و تازه می گرداند.

در این که بیدل، عارف است، یا فیلسوف، بیایید از آن صاحب دلانی که در مورد بیدل اظهار نظر کرده اند، بخوانیم:

بیدل، از دید صاحب نظران

علامه استاد صلاح الدین سلجوقی

« بیدل، صوفی مسلمان »

این متفکر و فیلسوف والا اندیش، در مورد انتخاب نخستین بیت در کتاب نقد بیدل می گوید:

نفس از تو صبح خرمن نگه از تو گل به دامن

تویی آن که در بر من تهی از من است جای

« این بیتی که ما آن را صبح نخستین این کتاب قرار دادیم، از این سبب قرار دادیم که مضمون آن، خشت اساسی و اولی مکتب تصوف و بلکه کلمه، شهادت ایمان صوفی است. او همیشه حرکت و روشنی زندگی را و نیز رنگینی محیط طبیعی و اجتماعی را از آن خورشید آسمان تقدس و زیبایی می داند که همه چیز از او زنده و فرخنده و تابنده و تازه و زیباست. آن خورشیدی که در هیچ آسمانی و هیچ افقی نمی گنجد الا در بر و دل صوفی، که صوفی برای نشیمن آن دلدار دلنشین لامکان قالب تهی کرده است. این است عقیده، که صوفی دارد و این است پیغامی که صوفی می گوید.

اما بعضی ظاهر بینان و آنانی که کم حوصله اند و نمی توانند یک صفحه را تا آخر بخوانند چون کلمات «وهم» و «عدم» را از زبان صوفی می شنوند، خیال می کنند که بیدل و یا صوفی ها بدبین اند و به مرگ و عدم دعوت می کنند و به فنا اندرز می دهند. و یا این که صوفی ها از طبقه، سوفسطایی و یا شکاک ها و یا هم طوری که گفته شد بدبینان می باشند».

نقد بیدل، ص ۱

در صفحه ۵۳ کتاب نقد بیدل، از علامه سلجوقی می خوانیم:

« این مردم، بلند ترین کاخ سخن را طرح ریزی کردند. زیرا شاعر شدن در تصوف کار آسانی نیست. این گونه شاعر، علاوه بر قریحه و ذوق، محبت و خلوص عشق نیز باید داشته باشد و چون تصوف وحدت الوجودی در قله، فلسفه و باز هم فلسفه، الهی قرار یافته است، این گونه شاعر صوفی باید فیلسوف بزرگ و عمیق نیز باشد. و فلسفه طبعاً بعد از تحصیل علوم قابل کسب می شود. پس اشعار این مردم، معجون مرکبی است از تغزل و تصوف و دین و اخلاق و موعظه و فلسفه».



که چنگ زدن به دامن اولیای کرام که ابوالمعانی نیز یک تن از آن هاست، انسان را به سوی فلاح و نجات می کشاند».

## اندیشه های عارفانهء بیدل

### از دید غرب

نشر شده در مجلهء کابل، ش ۴، سال ۱۳۱۱ ص ۱۲ - ۱۷

مجموعهء منتخبات فارسی موزهء بریتش لندن

ترجمه: محمد یعقوب خان

«..... شخصی که در نیمهء اخیر قرن هفده و نصفهء از قرن هژده زیست کرده و در یک محیط متعصب زنده گانی بسر برده و تا حال ۲۲۰ سال از وفات آن می گذرد، در اظهار و عقاید و ابراز افکار خود دارای شجاعتی بوده که نظیر آن را تاریخ ادبیات مشرق سراغ نخواهد داد. اما این نکته دانستنی است که در شرق شعرا بیش از همه طرف عفو واقع شده اند، ولی این شاعر اعظم و ژنی بزرگ شرق که نام و افکارش دنیا را به زیر وزن خود خفیف ساخته و فشار می دهد، حق دارد که عقاید خرافی را به یک سو پرت کرده و با فصیح ترین بیانی ندای حق و حقیقت را درین شعر خود به ما رسانده باشد:

«چقدر زیبنده است که از خوبی و بدی بلکه از جمیع آمال صرف نظر نمایی و راه فنا را چشم پوشیده و بدون خوف قطع کنی، حیات فردا فقط انعکاس افکار این دنیاست، با آن که بوی گل بر دوش هوا باری نیست، اما خودت را از زندان رنگ گل هم آزاد کن، تا بوی آن را نیز فراموش کنی. در مردن و نیست شدن نیز یک سعادت را استقبال نموده، طالب دولت و ثروت دنیا استی زیرا می بینم که تو به دنبال درستی گنبد و تجمل مرقد در افتاده ای، آیا می توان بیشتر از این خرافاتی تصور کرد که مرده را زنده گمان می کنی.»

پرظاهر است که متفکری مانند بیدل، هیچ حاکم مطلق را در دل خود جا داده نمی تواند، و این چیزها جز یک صورت حل مسایل دیگر چیزی نیست که آن هم از نظر وحدت شناسی تماماً اثبات ذات است. و بیدل در صفحهء بعد که صفحهء سعادت قلب خود را ظاهر می سازد، با یک آواز قهرمانانه خطاب می کند: «انسان مالک خانهء است که در بین آن حاکم و فرمان فرمای مطلق است، پس شجاعت کارانه ادعا کن و ثابت قدم باش که هیچ کس ترا از پیشرفت منع نمی تواند، ولی افسوس که به پای خودت خار رفته، کدام بار سنگین است که حیات آن را بر دوش تو نهاده و هیچ کهنه دیواری دوشت را شکست داده؟ آسمان در نزد تو به واسطهء غباری مفتوح و آفتاب مجبور است که در سایه داخل شود، و سایه دست به دامان آفتاب باشد. شما مجسهء سعادتید، چرا متحمل رنج می شوید؟ با دوست به کلی متحد استید، چرا از ناامیدی فراق می سوزید؟ حیات از تخیل ما خلق شده، هرگاه از خود صرف نظر نماییم. ما بازماندهء زمانه های کهن و یادگار عصر قدیمیم و ظرف هستی ما از چیزی که استیم، تماماً مملو و لبریز است.»



## گویا اعتمادی

« بیدل، قبله، عشق و عرفان »

این دانشمند و نویسنده، نستوه، هنگام افتتاح عرس بیدل، نشر شده در مجله، آریانا، ش ۱۰، سال ۱۳۳۳، در مورد بیدل بیان داشت:

« ادبای محترم و دانشمندان عزیز:

امروز سوم ماه صفر و روز عرس بیدل است. درست ۲۴۱ سال می شود که پیکر پاک وی را در شاه جهان آباد به خاک سپرده اند.

زان نگنجید در جهان سترگ

که جهان خرد بود و مرد بزرگ

اما هنوز نسیم فیض وی چون رایحه، یمن دل و دماغ مشتاقان را نوازش می دهد و روح و روان عشاق را به سوی آن قبله، عشق و عرفان متوجه می گرداند تا هنگامی که دل در سینه، فرزند آدمی می تپد و ستاره گان بر آسمان می درخشید نام نامی و آثار گرامی وی جاودان تابناک و فروزان خواهد بود.

نغمه، او از جهان دیگر است

این جرس را کاروان دیگر است

ای بسا شاعر که بعد از مرگ زاد

چشم خود بر بست و چشم ما کشاد

در نمی گنجد به جو عمان وی

بحر ها باید پی توفان وی

برق ها خوابیده در جان وی است

کوه و صحرا باب جولان وی است

عارفی که جهان آفاق و انفس را از بامداد جوانی تا شام زنده گانی سیر نموده و گاهی خویشتن را چندان ناچیز و بی مقدار یافته است که گوید:

ز ظنین پشه، بی نفس خجل است بیدل هیچ کس

به کجایم و چیم و کیم که تو جز به ناله ندانیم

و جایی که علو مقام آدمیت را دریافته، راز رتبت معنوی این خلیفته الله آگاه گردیده و از وحدت وجود سخن رانده گفته است:

منم آن نشه، فطرت که خمستان قدیم

دارد از جوهر من سیر دماغ تعظیم







## پروفیسور غلام حسن مجددی

« بیدل، مسلک تصوف را اختیار کرده بود »

گوشه از نبشته پروفیسور مجددی، زیر نام « میرزا عبدالقادر بیدل و روابط ادبی و عرفانی افغانستان و هند »، نشر شده در، مجله ادب، ش ۴، سال ۱۳۵۴، ص ۸۱

« شخصیتی که ما اکنون از وی صحبت می کنیم، یعنی ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل، یک حلقه عمده پیوند کشور ما با هند است و در اواسط قرن هفدهم در زمانی که شاه جهان مالک تخت طاووس در هند حکمروایی داشت، در عظیم آباد (پتنه) در خانواده از مردمان مهاجر که از طریق افغانستان به هند مسافرت کرد بود، پا به عرصه وجود گذاشت. دوره سلطنت شاه جهان یک دوره مرفح و با شکوهی بود و در آن وقت در سراسر هند صلح و آرامش حکمفرما بود، و در عین زمان علوم و ادبیات نیز مراحل ارتقای خود را می پیمودند. چنانچه در آن آوان شخصیت های متعدد صاحب فضل - شعرا و نویسندگان با قریحه وجود داشتند. و جایی که این طفل با استعداد متولد شده بود، در جوار « نه لندا » مرکز معروف تعلیمات بودایی در قرون وسطی و نیز در مجاورت « جونپور » که در عصر شاه جهان به حیث مرکز بزرگ فرهنگی شهرت داشت، واقع بود. با در نظر گرفتن این حقایق، پتنه از رسایل و انکشافات فرهنگی زمان خود متمتع بود و از این جهت محیطی که بیدل در آن چشم به جهان کشود، برای انکشاف و تنمیه استعداد های روزافزون او مساعدت می کرد، محیط فرهنگی و عرفانی بیدل همان بود که خراسان و هند را با هم پیوند می داد، چنانچه در همه آثار او این حقیقت پیداست. میرزا قلندر عم عبدالقادر بیدل نیز یک شخص عارف و متصوف بود، و بدین واسطه بیدل از آوان خوردسالی، احساس نموده بود که محیط وی از عرفان و تصوف بهره مند است. چون به حیث یک پسر با احساس و مستعد با متصوفین صاحب فضل و سرمست نشه، محبت که در آن زمان در بهار زنده گی داشتند، به تماس آمده، این این احساسات و انطباعات او شدت اختیار کرد. و بدین طریق او را تمایلی آمیخته با هیجان به سوی وجود حقیقی نصیب شد و ریشه های این تمایل در اعماق روح وی نفوذ کرد تا نیروی مستعد او را در طول دوره زنده گانی رهنمایی کند. تماس علم و فضل به تمایلات تصوفی وی بسیار قبلی بیدل با متصوفین دارای یک اساس و استقامت فلسفی نیز بخشید. مطالعات وی در باره آثار غزالی، ابن عربی، مولانای بلخی و مجدد الف ثانی بر ذخایر معلوماتش فزود و بدین طریق به مابعدالطبیعه معرفت حاصل کرد. و هکذا مطالعه و استنساخ آثار شعرا و ادبای بزرگ در تصفیه قریحه ادبی او مساعدت نمود. گرچه بیدل، مسلک تصوف را که مستقر او می دارد اختیار کرده بود، معذالک او در وادی های سند و گنگ آزادانه به سیر و گردش می پرداخت، علی الاکثر انسان را به یک حیات و بعد از آن که ایالت بهار و اوریسه را ترک نمود مدت ۲۰ سال در بین دهلی، اکبرآباد و متهورا مشغول سیر و گردش بود. وقتی که بیدل در سال ۱۰۷۵ هجری ۱۶۶۴ مسیحی، از بهار به سوی دهلی عزیمت کرد بعد از وصول به دهلی در ظرف چند سال محدود، شهرت زیادی نصیب او گردید. متصوفینی که بیدل سال های طفولیت را در بهار و اوریسه در مصاحبت های ایشان سپری کرده بود، نه تنها به وی حس و ذوق تصوف را که منبع الهامات بوده است،







